

## شایعه در قرآن و روایات و امنیت جامعه

نهله غروی نائینی<sup>۱</sup>  
نصرت نیل‌ساز<sup>۲</sup>  
فاطمه پنبه‌دانه‌زاده<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از مباحثی که در قرآن کریم و روایات ائمه (علیهم‌السلام) بدان پرداخته شده است، مبحث شایعه و انتشار خبرهای دروغین است.

شایعه، خبری دروغین است که به راحتی در جامعه جریان می‌یابد و باعث تبیین واقعیت به صورتی دگرگون می‌شود و بیشتر دربارهٔ برجستگان و خواص جامعه صورت می‌گیرد. همچنین از شایعه در جنگ نرم و جنگ‌های روانی بسیار استفاده می‌شود. دو اصل اهمیت و ابهام، محورهای اصلی پدید آمدن شایعه‌اند. به عبارت دیگر اصولاً شایعه نسبت به اموری صورت می‌گیرد که از حساسیت بالایی برای مخاطب برخوردار باشد و همین حساسیت و ابهام، زمینه گسترش آن را فراهم می‌آورد. شایعه دارای انواع گوناگون است از جمله: ۱- شایعات علیه شخصیت رسول خدا (ﷺ) با عناوین الف: شایعه شاعر، مجنون، ساحر، مسحور و دروغ‌گو (ب) شایعه خیانت (ج) شایعه بی‌عدالتی (د) شایعه سادگی و زودباوری پیامبر (ﷺ) است. ۲- شایعات علیه خانواده پیامبر (ﷺ) (ناموسی و اخلاقی) که در داستان افک مطرح است ۳- شایعات مرتبط با اصول امنیتی جامعه (شایعات نظامی، اجتماعی، سیاسی) که اغلب توسط افراد ساده‌لوح و ضعیف‌الایمان، تحت تأثیر سخنان منافقان منتشر می‌شد که بیشتر حاوی اخبار مربوط به جنگ‌هاست که از جمله آن‌ها شایعات در جنگ احد (شایعه شهادت پیامبر (ﷺ))، جنگ تبوک (شایعه شکست سپاه اسلام) و جنگ احزاب را می‌توان ذکر کرد.

از منظر اسلام، حفظ سلامت اجتماع، برای حفظ سلامت فرد، اهمیت فراوان دارد، لذا به شدت با شایعه‌پردازان مقابله شده است. و خداوند در قرآن کریم، آن‌را گناهی بزرگ برشمرده و برای شایعه‌سازی و شایعه‌پراکنی، مجازاتی در دنیا و آخرت در نظر گرفته است.

**کلید واژه‌ها:** شایعه ، شایعه در قرآن، شایعه‌سازان، شایعه‌پراکنان

Naeeni\_n@modares.ac.ir

۱- استاد دانشگاه تربیت مدرس.

۲- استادیار دانشگاه تربیت مدرس.

۳- دانش آموخته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۶/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۸/۷

## مقدمه

شایعه، که خبری دروغین است، بخشی از محاورات عادی اجتماع را تشکیل می‌دهد. شایعه‌پراکنی، یکی از واقعیت‌های فراگیر اجتماعی و در واقع نابهنجاری اجتماعی است که حوزه‌های روانی و امنیتی اشخاص و اجتماع را هدف قرار می‌دهد و همواره در همه جوامع و در برهه‌های زمانی مختلف، وجود داشته است، اما تفاوت در گستردگی و میزان نفوذ آن است که بستگی به شرایط و سطح آگاهی افراد از وقایع جاری جامعه دارد. در جامعه‌ای که مردم با فقر اطلاع‌رسانی سریع و صحیح مواجه‌اند و در بین گروه‌ها و جمعیت‌هایی که به لحاظ ساده‌اندیشی و زودباوری، تاثیرپذیری بیشتری دارند، شایعه متداول‌تر است. شایعه، گرچه همیشه نامطلوب بوده اما در زمان‌های بحرانی مانند جنگ‌ها، آثار مخرب‌تری از خود بر جای گذاشته است، به طوری که نتیجه جنگ را کاملاً تحت الشعاع خود قرار داده است و بازتاب‌های منفی آن، چنان است که قرآن به شدت با شایعه‌پردازان مقابله نموده و حکم سختی را نیز برای آنان تعیین کرده است. به عبارت دیگر یکی از شیوه‌های جنگ روانی، ساختن شایعه و نشر و پخش آن به منظور خدشه وارد کردن به ارزش‌ها و شخصیت‌های معتبر و مورد وثوق و علاقه جامعه می‌باشد.

بازخوانی پرونده شایعه از نگره قرآن برای آن است تا حساسیت‌های لازم نسبت به این نابهنجاری زشت، بر انگیزخته شده و راه‌های مقابله با آن روشن شود.

## تعریف اصطلاحی شایعه

در معنای لغوی شایعه آمده است: شایعه از ریشه «شيع» به معنای ظاهر و آشکار شدن، (فراهیدی، ۲/ ۱۹۰؛ ابن منظور، ۱۹۱/۸؛ قرشی، قاموس قرآن، ۹۴/۵) گسترش یافتن و تقویت نمودن، (راغب اصفهانی، ۴۷۰/۱) پراکندن، انتشار، اشاعه است. (ابن منظور، ۱۹۱/۸)

اما در باب معنای اصطلاحی، شایعه عبارت است از یک گزاره خاص گمانی، بدون وجود ملاک‌های اطمینان بخش‌رسیدگی، که معمولاً به صورت شفاهی از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد. به عبارت دیگر، شایعه در غیبت ملاک‌های مطمئن ساخته می‌شود. (آلپورت و پستمن، ۹) خصیصه مرکزی تعریف فوق از شایعه، عبارت است از اصرار بر این که شایعه در غیبت ملاک‌های اطمینان‌بخش (دلایل متقن و شواهد مطمئن) ساخته می‌شود و این محک، وجه تمایز و معیار تشخیص شایعه از اخبار بوده و خرافات، ساده لوحی و زودباوری را از علم، بصیرت و دانایی جدا می‌سازد. اما در واقع همیشه نمی‌توان به سادگی، حضور یا غیبت ملاک‌های مطمئن را درک کرد. شاید بتوان وجود یک خبر در روزنامه‌ای معتبر را ملاک مطمئن دانست، اما ضمن انتقال همین خبر چاپ شده به یک دوست، با کوچک‌ترین انحراف، شایعه آغاز می‌شود. (آلپورت و پستمن، ۱۰)

یکی از محققانی که دیدگاه آلپورت و پستمن و حامیان آن‌ها را، در مورد شایعه به چالش می‌کشاند، کاپفرراست. از نظر او، اطلاعات از دو منبع سرچشمه می‌گیرند. یکی از آن منابع، رسانه‌ها و دیگری شایعه است که زبان گروه می‌باشد و اغلب از رسانه‌ها فراتر می‌رود. (کاپفرر، ۳۵) در واقع او، شایعه را نوعی رسانه گروهی می‌داند که در تمامی طبقات اجتماعی وجود دارد، نه این‌که همیشه در غیبت سایر رسانه‌ها به وجود بیاید. او معتقد است تاکنون تعریف کامل و جامعی از شایعه ارائه نشده است. چراکه وقت و نیروی انسانی بیشتر صرف نفی و رد پدیده شایعه گردیده و توجه چندانی به روشن نمودن سرچشمه و منشأ آن نشده است و در مورد تعریف جامع آن اتفاق نظر وجود ندارد. (کاپفرر، ۳۵؛ تقوا، ۱۴) کاپفرر، نیز در تعریف شایعه،

می‌گوید: شایعه موضوع خاصی است که برای باور همگان مطرح می‌شود و از فردی به فرد دیگر منتقل می‌گردد و معمولاً این انتقال به صورت شفاهی صورت می‌گیرد، بدون آن که شواهد مطمئنی در میان باشد. (همانجا، ۱۵) به باور او شایعات، اطلاعات و اخباری‌اند که همزمان و موازی با اخبار رسمی جریان دارند و گاه خلاف منبع رسمی عمل می‌کنند. (همانجا، ۳۵)<sup>۱</sup>

از نظر وی، تعریف شایعات براساس معیار راست یا دروغ بودن، ناصحیح است. چه، چنین تعریفی مانع از درک پویایی شایعه می‌شود. او تأکید می‌کند که شایعه نوعی خبر است و ارزش یک خبر از نظر صحت، اساساً محصولی از سنت‌ها و قراردادهای اجتماعی است و در جایی، همچون فرهنگ و لغت، ثبت و ضبط نشده است تا بتوان با ورق زدن و اندکی جستجو، دریافت که درست چیست و نادرست کدام است. (همانجا، ۳۰) وی معتقد است که مردم، آنچه را خود باور دارند، اطلاع یا خبر درست می‌دانند و آنچه را که باور ندارند، شایعه می‌نامند. زمانی که مردم، شایعه را شایعه تلقی کنند، نشر و پخش آن متوقف می‌شود. کاپفر براساس این دیدگاه نتیجه می‌گیرد که شایعه، پیش از شکل‌گیری باور و اعتقاد پدید نمی‌آید، بلکه جلوه‌گر خود باور است. به عبارت دیگر مردم، چیزی را شایعه نام می‌نهند که باور دارند نادرست است. لذا اگر به باور نادرستی، اعتقاد داشته باشند، محال است آن را شایعه بنامند. در نتیجه، در تعریف شایعه، گاه سخت است که مرز شایعه و واقعیت را به درستی مشخص کنیم. (همانجا، ۳۲)

- هم چنین در توصیف شایعه آمده است: شایعه ترویج خبری ساختگی است که واقعیت ندارد و بر پایه بزرگ‌نمایی، رعب‌آفرینی و یا تحریف استوار است. در بیان چنین خبری، جنبه کم‌رنگی از حقیقت یا تفسیری خلاف واقع از خبری صحیح گنجانده شده است. هدف از پخش چنین خبری، تأثیرنهادن بر افکار عمومی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی، نظامی یا اقتصادی است. (مختاری، ۱۰۲/۱) بنابراین شایعه لزوماً ساخته ذهن و خیال و دور از واقعیت و یا دروغ محض نیست. بلکه می‌تواند در شکل‌گیری و انتشار، بعد کم‌رنگی از حقیقت را در خود داشته باشد و یا از تغییر، تحریف و یا بزرگ‌نمایی در واقعیتی شکل گیرد. اما تشخیص دقیق، حقیقت نهفته در شایعه و اساساً وجود یا عدم وجود حقیقت در شایعه، تقریباً غیر ممکن است. (آلپورت و پستمن، ۴۵)

شایعه در فرآیند انتشار، علاوه بر تحریف با مبالغه و اغراق هم همراه می‌شود. پس شایعه، اگر دروغ نباشد، حداقل واقعیتی بزرگ شده است. (همانجا، ۱۶۲؛ ستوده، ۲۰۶-۲۰۷)

بنابراین شایعه می‌تواند پیامی باشد که از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد که فرد آغازین زنجیره انتقال، یک شاهد عینی است که گزارش او با حقیقت مطابق بوده و تحریف‌ها در فرآیند انتقال صورت گیرد. باید دانست، شایعه، خبر یا اطلاع غیر موثقی است که مبتنی بر مشهودات یا قول اجماع است. یعنی اعتبار خود را از تواتر و شیوع خود می‌گیرد. یعنی از هرکس بپرسیم که علت صحت این خبر چیست؟ پاسخ می‌دهد چون همه می‌گویند، پس صحت دارد. شنونده نیز برای پذیرش آن مطلب، کمتر به دنبال دلیل و مدرک واقعی است، بلکه بیشتر به شیوع و تواتر آن بسنده می‌کند. (مکارم، حمید، ۳۹)

بنابراین شایعه اخبار با منابع ناشناس و غیر مطمئن و یا فاقد منابع مشخص است که ممکن است تمامی ویژگی‌های یک خبر صادق و راست را شامل نبوده یا در محتوا، یا در منابع خبری و یا در مستندات

۱ - البته باید توجه داشت که در دنیای امروز، اغلب شایعات دیگر به صورت شفاهی صورت نمی‌گیرند.

آن اشکالاتی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر می‌توان گفت: شایعه خبری است که صدق و کذب آن معلوم نیست، ولی به سبب آن که، نفس خبر و محتوای آن مورد توجه و دارای اهمیت برای مردم است، به سرعت پخش می‌شود.

به سخن دیگر شایعه بر دو پایه و عنصر اصلی قرار گرفته است. عنصر نخست آن «موضوع، گزاره یا خبر تأیید و اثبات نشده» و دیگری «(شیخ) پخش و انتشار» است و این دو نکته تفاوت شایعه با مفاهیمی چون کذب یا دروغ، تهمت، بهتان، افک، افترا، اتهام یا نسبت‌های نارواست، که این‌ها خود می‌توانند زیر بنای شایعات قرار بگیرند. علاوه بر این‌ها باید دانست که احراز درستی شایعه، شرط اساسی اما ناکافی برای جواز نقل آن است. زیرا که شایعه از جنس خبر است و پخش برخی اخبار، مصداق اشاعه فحشا و نارواها است. مثلاً پخش خبری نفاق افکن که قرار نبوده است، در شرایطی که مردم به همبستگی احتیاج دارند، می‌تواند از این دسته باشد.

### انواع شایعات از نظر قرآن کریم

شایعات همواره از اهداف خاص سیاسی و اجتماعی برخوردار بوده و در ارتباط با موضوعاتی ساخته و پخش می‌گردند که توده مردم نسبت به آن‌ها حساسیت ویژه دارند. لذا اگر تاریخچه شایعات را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که بیشترین شایعات دربارهٔ افراد خاص و از جمله اشخاص زیر ساخته شده است:

۱- پیامبران الهی و اوصیای آن‌ها

۲- سران و رهبران حکومت‌ها

۳- گروه‌ها و احزاب سیاسی و اجتماعی

قرآن کریم به موارد زیادی از انواع شایعات منتشر شده از سوی دشمنان بر ضد پیامبران الهی اشاره دارد، از جمله آن‌ها عبارتند از: شایعه گمراهی، برتری‌جویی و دیوانگی علیه نوح(علیه السلام) در آیات ۶۰ اعراف، ۲۴ و ۲۵ مومنون و ۹ قمر، شایعه دروغ‌گویی و سفاهت علیه هود(علیه السلام) در آیه ۶۶ اعراف، شایعه دروغ‌گویی و افسون-شدگی علیه شعیب(علیه السلام) در آیات ۱۸۵ و ۱۸۶ شعراء، شایعه سحر، مسحوربودن، دروغ‌گویی و دیوانگی علیه موسی(علیه السلام) در آیات ۱۰۱ اسراء، ۲۷ و ۳۴ شعراء، ۲۴ غافر، ۳۹ ذاریات، شایعه شوم‌بودن علیه صالح(علیه السلام) در آیه ۴۷ نمل، و شایعات متعددی به ویژه درباره پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم. در تاریخ اسلام شایعات زیادی توسط مشرکان و منافقان، پیامبر(صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را درگیر ساخته و بخشی از جامعه-اسلامی را گرفتار تردید، دو دلی، سستی، اضطراب و دلپره کرده است. برخی از شایعاتی که در عصر پیامبر(صلی الله علیه و آله) علیه ایشان رواج یافت، به تعبیر قرآن، مانند شایعاتی است که پیش از این، دیگر پیامبران الهی را آزرده بود. «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ \* اتَّوَصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ» (الذاریات، ۵۲-۵۳) «بدین سان بر آن‌هایی که پیش از این بودند، پیامبری مبعوث نشد جز آن‌که گفتند: جادوگری است یا دیوانه‌ای \* آیا بدین کار یکدیگر را وصیت کرده بودند؟! بلکه خود مردمی طاغی بودند»

مشرکان و منافقان برای مقابله با دعوت حیات بخش رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) از شایعه‌سازی استفاده بسیار کردند. آن‌ها شایعات فراوانی را علیه شخص رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان در سطح جامعه نشر می‌دادند

که هر کدام به نوعی برای رشد نهضت جهانی اسلام، خطر ساز و مشکل آفرین بود و همگی بیان گر چهره زشت نفاق و دشمنی اهل باطل بود. شایعات عصر پیامبر (ﷺ) را به چند گروه می توان تقسیم کرد:

### ۱ - شایعات علیه شخص رسول خدا (ﷺ)

۱-۱ - شایعه شاعر، مجنون، ساحر، دروغ گو و مسحور شدن پیامبر (ﷺ) (نک: الصافات، ۳۶، الحجر، ۶، ص، ۴،

الاسراء، ۴۷)

قرآن کریم در این باره می فرماید: « بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ » (الانبیاء، ۵) « آن ها گفتند: آن چه محمد (ﷺ) آورده است، وحی نیست. بلکه، خواب هایی آشفته است. اصلاً آن را به دروغ بر خدا بسته، بلکه شاعر است»

برخی می گویند: جایز است که بگوییم، اقوال مشرکان در این آیه، بر اساس ترتیب در درجه فساد باشد (ترقی در تکذیب) بدین معنا که قول دوم از اولی فاسدتر و سومی از دومی، الی آخر... (زمخشری، ۱۰۳/۳؛ آلوسی، ۱۲/۹، تفسیر احسن الحدیث، ۴۸۴/۶)

و این آیه، اضراب از سحر بودن است که در آیه سوم آمده: «لَا هَيْهَاتَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» و حکایت سخنان کفار است که چگونه افترا و تکذیب به پیامبر (ﷺ) را درجه به درجه شدت می دادند، اول گفتند: سخنان وی خواب های پریشان است که دیده و آن را نبوت خود پنداشته و کتاب آسمانیش گمان کرده است، پس کار او و معلوماتش حتی از سحر هم بی ارزش تر است، برای اینکه سحر هر چه باشد علمی است و قواعدی دارد. سپس افترای خود را ترقی داده، گفتند: بلکه، خواب پریشان هم نیست، چون در خواب پریشان، صاحبش عمداً دروغ نگفته، بلکه چند رقم رؤیا دیده، وقتی بیدار شده، از هر یک چیزی به یادش مانده و با گوشه های دیگر هم رؤیایش مخلوط شده، ولی این شخص، افترا می بندد و معلوم است که افترا، مستلزم تعمد است. آن گاه مطلب را ترقی بیشتری داده، گفتند: بلکه او شاعر است و این از جهتی دیگر، از تهمت قبلی سنگین تر است، چون کسی که به کسی افترا می بندد، فکر می کند که چه افترای بی بندهم، ولی شاعر بدون هیچ تدبری، هر چه به نظرش می رسد، می گوید و به هر تعبیر که از نظر فن شاعری خوشش آید، تعبیر می کند و چه بسا که شاعری ضروریات را هم انکار کند و یا علناً بر باطلی، اصرار ورزد و چه بسا راستی را تکذیب و دروغی را تصدیق نماید. از این سخنان نتیجه گرفته و گفته اند، حالا که می گوید: هیچ یک از این ها نیست و من پیامبرم، پس مانند موسی (ﷺ) و عیسی (ﷺ) معجزه بیاورد و جمله «فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ» برای تکمیل مطلبشان است و گرنه اصل نبوت را منکر بودند و اگر معجزه هم می آورد، قبول نمی کردند. (طباطبایی، ۲۵۲/۱۴؛ قرشی، تفسیر احسن الحدیث، ۴۸۴/۶)

و البته همین وجود اضطراب و تناقض در کلام مشرکان و تردید و تغییر در دلایل و حجج آنان، خود دلیل بر بطلان سخنانشان است. (آلوسی، ۱۱/۹؛ ابن عاشور، ۱۳/۱۷؛ نجفی خمینی، ۹۶/۱۲)

### ۱-۲ - شایعه خیانت پیامبر (ﷺ)

قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَعْلَلْ مَنْ يَعْلَلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» (آل عمران، ۱۶۱) «ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند. روز رستاخیز آن چه را در آن خیانت کرده با خود، به محشر می آورد»

در مورد شأن نزول این آیه آمده است: «سبب نزول هذه الآية ان قطيفة حمراء فقدت يوم بدر من المغنم فقال بعضهم لعل النبي اخذها» (واقدي، ۳۲۴/۱؛ قمی، ۱۲۶۷/۱-۱۲۷؛ طبری، جامع البيان في تفسير القرآن، ۱۰۲/۴) مخمل سرخی در میان غنایم جنگ بدر مفقود شد، عده‌ای شایع کردند، خود پیامبر (ﷺ) آن را برداشته است. برخی سبب نزول دیگری برای آن ذکر کرده‌اند که بیان‌گر آن است که گروهی از نگهبانان تنگه در جنگ احد، چنین شایع کردند که هر کس از غنایم، چیزی برای خود نگیرد، نباید امیدی به دریافت غنایم از پیامبر (ﷺ) داشته باشد. وقتی پیامبر (ﷺ) این شایعه را شنید، در پاسخ گفت: گمان می‌کنید که من به شما خیانت می‌کنم و سهم شما را از غنایم نمی‌دهم. (واحدی، ۱۳۱؛ طبرسی، مجمع البيان في تفسير القرآن، ۸۷۳/۲؛ سیوطی، تفسیر جلالین، ۷۴؛ ابن عاشور، ۲۷۳/۳)

### ج- شایعه بی عدالتی پیامبر (ﷺ)

شایعه دیگر شایعه عادل نبودن پیامبر (ﷺ) بود. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (التوبه، ۵۸) «و بعضی از ایشان تو را در تقسیم صدقات به ظلم و ستم متهم می‌کنند. اگر به آن‌ها عطا شود، خشنود می‌شوند و اگر عطا نشود خشم می‌گیرند» منافقان پس از جنگ حنین، شایعه کردند که پیامبر (ﷺ) در تقسیم غنایم به عدالت رفتار نمی‌کند. این آیه «وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ..» درباره شخص حرقوص بن زهیر، معروف به ابن ذوالخویصره تمیمی و اصحابش که بعدها او و پیروانش به خوارج معروف شدند، نازل گردید که روایت کرده‌اند: زمانی که رسول خدا (ﷺ) مشغول تقسیم غنیمت بود، ناگهان ذوالخویصره تمیمی از راه رسید و گفت: یا رسول الله (ﷺ) عدالت به خرج بده! حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت را رعایت نکنم، پس چه کسی رعایت می‌کند؟ (حمیری، ۴۹۶/۲؛ واحدی، ۲۵۳ و ۱۷۳؛ ابن اثیر، ۲۷۱/۲؛ سیوطی، الدر المنثور في تفسير الماثور، ۲۵۰/۳)

در این جنگ پیامبر (ﷺ) به جهت مصالحی از جمله تالیف قلوب، بخشش‌هایی به برخی از افراد نمود که اعتراض سست ایمان‌ها را در پی داشت. (جهت اطلاع بیشتر رجوع به: یعقوبی. التاريخ اليعقوبی. ج ۲، ص ۶۴؛ حمیری. السيرة النبوية. ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۲)

### د- شایعه سادگی و زود باوری پیامبر (ﷺ)

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ...» (التوبه، ۶۱) «از آن‌ها [منافقین] کسانی هستند که پیامبر (ﷺ) را آزار می‌دهند و می‌گویند: او آدم خوش باوری است» درباره شأن نزول این آیه آمده است که: درباره مردی به نام نبتل بن حارث نازل شد که وی سخنان پیغمبر (ﷺ) را به گوش منافقان می‌رسانید و به سود منافقان نامی می‌کرد، به او گفتند: این کار را نکن، ممکن است، پیامبر (ﷺ) متوجه شده و علیه ما تصمیمی اتخاذ کند. او در پاسخ گفت: محمد (ﷺ) کسی است که هر کس چیزی به او بگوید، باور می‌کند، ما هر چه خواستیم می‌گوییم، آن‌گاه به نزد او می‌رویم و برایش قسم می‌خوریم و منکر آن می‌شویم و او قسم ما را هم باور می‌کند و این نبتل کسی است که رسول خدا (ﷺ) درباره‌اش فرمود: هر که می‌خواهد شیطان را ببیند، به نبتل بن حارث بنگرد. (واحدی، ۲۵۴؛ طوسی، ۲۴۸/۵؛ سیوطی، الدر المنثور في تفسير الماثور، ۲۵۳/۳)

## ۲- شایعات علیه خانواده پیامبر (ﷺ) (شایعات ناموسی و اخلاقی)

شایعات در این حوزه را می‌توان از مهم‌ترین شایعات پس از شایعات در حوزه سیاست و امنیت برشمرد که گاه جهت هتک آبروی اشخاص آبرومند و خواص جامعه نیز صورت می‌گیرد. از این‌رو حرمت پخش شایعات ناموسی در میان مومنان، از سوی قرآن تشدید شده است و خداوند برای چنین افرادی مجازات سختی در نظر گرفته است. «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (النور، ۲۳) «بی‌گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر [از همه‌جا] و با ایمان نسبت زنا می‌دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برای آن‌ها عذابی سخت خواهد بود»

این نوع شایعه در آیات ۱۱ تا ۱۹ سوره نور معروف به داستان افک مطرح شده است. تعدادی از منافقان صدر اسلام با بی‌شرمی و جسارت تمام، بعضاً حتی زنان پیامبر (ﷺ) را از طریق تهمت و شایعه مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند. این شایعات موجب از بین رفتن پایگاه اجتماعی و اعتبار دینی پیامبر (ﷺ) بود. لذا قرآن کریم به این مساله توجه ویژه نموده است.

داستان افک که راجع به یکی از همسران رسول خداست، ناظر به این مساله است. این داستان توطئه‌ای سیاسی و سهمگین برای تخریب شخصیت مقبول و مورد توجه مردم بوده و نه یک تهمت ساده به شخصی عادی. تهمت زندگان، منافقان و افراد به ظاهر مسلمانی بودند که با مقاصد گوناگون، آن دروغ را در میان مردم منتشر و جامعه را ملتهب کردند. توجه جدی قرآن به این موضوع و واکنش نسبت به آن، بیان‌گر اهمیت مسئله و آسیب‌پذیری جامعه اسلامی در این باره است. قرآن کریم شایعه افک را به گروهی نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» (النور، ۱۱) که این تعبیر نشان از ارتباط و تباری و همکاری و همفکری متهم کنندگان دارد و نشان‌دهنده جریان سازمان‌یافته و پشت پرده ماجرای افک است. این حادثه چنان فراگیر شده بود که می‌توانست نهال تازه جان‌گرفته اسلام و پیامبر (ﷺ) را هدف قرار دهد. چهارده آیه از سوره نور که به دنبال این واقعه نازل شد، پاکدامنی همسر رسول خدا (ﷺ) را اثبات کرده و به مسلمانان نیز نهیب زد و بدین وسیله جامعه نوپای اسلامی را از این خطر بزرگ رهانید.

جمعی از مفسران معتقدند که منظور از «الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» عبد الله بن ابی بن سلول است که بزرگ منافقان بود و بار این گناه و اشاعه آن‌را به دوش داشت و مسطح بن اثاثه (که از اصحاب بدر و از سابقین و اولین مهاجرین است)، حسان بن ثابت و حمنه، دختر جحش (خواهر زینب، همسر رسول خدا (ﷺ)) که تهمت را درباره عایشه، شایع ساختند (طبری، جامع البیان، ۶۹/۱۸؛ طوسی، ۴۱۵/۷؛ ابن جوزی، ۲۸۲/۳) اما شیعه روایت کرده‌اند که آیه درباره ماریه قبطیه و تهمتی که عایشه بر او وارد ساخت، نازل گردیده است. (قمی، ۹۹/۲؛ بحرانی، ۵۴/۴؛ عروسی حویزی، ۵۸۱/۳-۵۸۲؛ محقق، ۵۶۲)

البته هر دو شأن نزول دارای مشکلات جدی است و علامه طباطبایی و دیگران به هر دو دسته از روایات، ایرادات فراوان وارد کرده‌اند (طباطبایی، ۱۰۱/۱۵-۱۰۵؛ حجتی، ۱۳۳-۱۳۷)

اما آنچه در این‌جا اهمیت داشته و موضوع بحث ماست، نفس عمل افک و شایعات پیرامون آن است. در این آیات، چند نکته مسلم است: ۱- تهمت بی‌عفتی به شخصی زده شده است و این تهمت شیوع ویژه‌ای یافته است ۲- شخص مورد اتهام، از جایگاه برجسته‌ای در جامعه برخوردار بوده است ۳- این شایعه از سوی منافقان با هدف منحرف کردن اذهان عمومی و مشوش ساختن جامعه و تخریب شخصیت و جایگاه پیامبر (ﷺ)

و خانواده ایشان صورت گرفته است ۴- این شایعه میان مردم پخش شده و حرف و حدیث‌های فراوانی به راه انداخته بود.

### ۳- شایعات مرتبط با اصول امنیتی جامعه (شایعات نظامی، اجتماعی، سیاسی)

مسلمانان ساده‌لوح و ضعیف‌الایمان در مدینه، تحت تاثیر تبلیغات منافقان قرار گرفته و هر خبر دروغی را که، آنان درباره شکست، پیروزی و یا موارد دیگر از جنگ‌ها گزارش می‌دادند، در میان مسلمانان پخش می‌کردند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَآتَبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا» (النساء، ۸۳) «و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان، کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلماً جز [شمار] اندکی، از شیطان پیروی می‌کردید»

برای این نوع شایعات که با مناسب شدن موقعیت (خصوصاً در مواقع ترس و اضطراب مسلمانان و در شرایط جنگ و بحران)، سر بر آورده و اغلب به تحریک و تخریب روحیه مجاهدان، پرداخته است، در تاریخ غزوات پیامبر (ﷺ) نمونه‌های فراوانی یافت می‌شود، که غالباً به وسیله حزب نفاق در میان مسلمانان با هدف ایجاد تفرقه و تضعیف روحیه آنان منتشر می‌شد، که قرآن کریم در آیه ۶۰ سوره احزاب با عنوان مرجفون (شایعه‌پراکنان) از آن‌ها نام برده است. در ذیل به نمونه‌هایی از این گونه شایعات، در غزوات پیامبر (ﷺ) می‌پردازیم.

#### ۳-۱- شایعات در جنگ احد

جنگ احد یک سال پس از بدر، در هفتم شوال صورت گرفت. چون مشرکان از جنگ بدر به مکه بازگشتند، بزرگان قریش به نزد ابوسفیان رفته تا به یاری هم آماده جنگ و انتقام از کشتگان بدر گردند. در این میان منافقان و یهودیان هم به شدت در این باره، در مدینه شایعه می‌کردند. (ابن سعد، ۱۴۱۰ق. ج ۲، ص ۲۸)

پیش از جنگ احد، عباس، عموی پیامبر (ﷺ)، خبر آمادگی سپاه قریش برای حمله بر مسلمانان را به مدینه برای پیامبر (ﷺ) فرستاد. پیامبر (ﷺ) در مدینه نبود، لذا پیک او در قبا، نامه را به پیامبر (ﷺ) داد، هنوز پیامبر (ﷺ) به مدینه نرسیده بود که یهودیان و منافقان در مدینه شایعه کرده بودند که خبرخوشی برای پیامبر (ﷺ) نرسیده است. (واقعی، ۲۰۴/۱)

ابن عباس گوید: ابوسفیان روز سوم شوال در احد فرود آمد و پیامبر (ﷺ) سپاه خود را گرد آورد. هفتاد نفر از مسلمانان در این جنگ کشته شدند. (طبری، تاریخ الطبری، ۵۰۸/۲)

پرچمدار سپاه اسلام به دست یکی از جنگ‌جویان مشهور قریش (ابن قمیئه‌لیثی) به شهادت رسید و او به گمان این‌که پرچمدار، پیامبر (ﷺ) است، شایعه کشته‌شدن پیامبر (ﷺ) را ساخت و بنا به نقل دیگر در همان حال که آتش جنگ، میان مسلمانان و بت‌پرستان به شدت شعله‌ور بود، ناگهان صدایی بلند شد و کسی گفت: محمد (ﷺ) کشته شد. این درست همان زمان بود که ابن قمیئه‌لیثی، سنگی به سوی پیامبر (ﷺ) پرتاب کرد، پشانی و دندان حضرت را شکست و لب پایین آن حضرت شکافت و خون، صورت مبارکش را پوشاند. (حمیری، ۸۰/۲-۷۳)



نکته قابل توجه این است که، جمله ابن‌قمیئه، کشته‌شدن پیامبر را نمی‌رساند، به خصوص آن‌که، با فعل مجهول «قتل محمد» بیان شده است. اگر شایعه همان جمله ابن‌قمیئه بود، مناسب بود به صورت معلوم به کار رود و ابن‌قمیئه فعل را به خود نسبت دهد. بنابراین، ابن‌قمیئه از زخمی‌شدن پیامبر و یا کشته‌شدن پرچمدار اسلام خبر داده است و دیگران، این خبر را آب و تاب داده و در نهایت به شکل شعار «قتل محمد» در آورده‌اند.

در آن روز مسلمانان دچار کشته‌ها و زخمی‌های بسیار شدند. در آن اوضاع از یکدیگر سراغ رسول خدا (ﷺ) را می‌گرفتند، این یکی به آن دیگری می‌گفت: محمد (ﷺ) کشته شد، بعضی هم اضافه می‌کردند که اگر او پیغمبر (ﷺ) بود، کشته نمی‌شد، ولی برخی از بلندپایگان از اصحاب رسول خدا (ﷺ) گفتند: شما باید در راهی که پیامبرتان قتل کرد، قتل کنید، تا خدای تعالی (ﷻ) یا فتح را نصیبتان کند و یا به آن حضرت (ﷺ) ملحق شوید و نیز در این باره بود که خدای تعالی (ﷻ) آیه ذیل را نازل فرمود. (قمی، ۱۱۹/۱؛ واحدی، ۱۲۹؛ طوسی، ۶/۳) «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران، ۱۴۴)

به اتفاق مفسران مقصود از «أَعْقَابِكُمْ» در آیه، برگشت از ایمان و ارتداد به کفر است. (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۷۲/۴؛ سمرقندی، ۲۵۴/۱؛ طوسی، ۷/۳؛ طباطبایی، ۳۷/۴) چنان‌که در جنگ احد، عبد الله بن ابی بن سلول یک سوم از جمعیت سپاهیان را از صحنه جنگ به طرف مدینه برگردانید و از یاری رسول خدا (ﷺ) دریغ نمود. (طبری، تاریخ الطبری، ۵۰۴/۲؛ ابن کثیر، ۹۵/۲) آنان علاوه بر این‌که در زمان نبرد، خود با بهانه‌های مختلف از همراهی سپاه اسلام سر باز می‌زدند، دیگران را هم با اخبار کذب و دلهره‌آور خود، از رفتن منع نموده، یا پس از بازگشت، سرزنش می‌کردند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَأَبْعَثْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ» (آل عمران، ۱۶۷) «تا کسانی را که دورویی نمودند، معلوم بدارد و به ایشان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید. گفتند: اگر جنگیدن می‌دانستیم، مسلماً از شما پیروی می‌کردیم. آن روز آن‌ها به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان. به زبان خویش چیزی می‌گفتند که در دل‌هایشان نبود و خدا به آن‌چه می‌نهفتند داناتر است»

منقول است که قائلین به این سخن «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَأَبْعَثْنَاكُمْ» عبدالله بن ابی بن سلول (از بزرگان منافقان) و یاران وی بودند که در روز احد از جنگ کناره‌گیری کردند. (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۹۷/۴؛ طوسی، ۴۳/۳؛ طبری، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۸۶۷/۲) بعد از جنگ نیز با سخنان دروغ و شایعه-پراکنی سعی در تخریب روحیه مجاهدان داشته و در پی ایجاد تفرقه هستند. قرآن کریم می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالُوا لِلْإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل عمران، ۱۶۸) «همان کسانی که خود در خانه نشستند و درباره برادران خود گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند. بگو، اگر راست می‌گویید، مرگ را از خودتان دور کنید»

قرآن کریم در ادامه برای جلوگیری از اثر این شایعات در میان مردم، آنان را هشدار و تذکر داده و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا

عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ « (آل عمران، ۱۵۶) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هم‌چون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که سفر رفته و در سفر مرده‌اند و یا جهادگر شده‌اند و کشته شدند، گفتند: اگر نزد ما مانده بودند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند. تا خدا آن‌را در دل‌هایشان حسرتی قرار دهد و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و خداست که به آن‌چه می‌کنید، بیناست»

بعضی از افراد منافق و ضعیف‌الایمان اظهار می‌داشتند که اگر کشته‌شدگان از ما به میدان جنگ نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند. خداوند در این آیات، پاسخ آن‌ها را داد و فرمود: مرگ هر انسانی از پیش مقدر شده است. تا بدین وسیله اثر چنین طرز فکری را که در میان مسلمانان شایع شده بود، از میان ببرد و به مؤمنان توصیه می‌کند که شما همان سخنی را که کافران می‌گویند، تکرار نکنید.

### ۳-۲- شایعات بعد از جنگ احد (در حمراء الاسد یا بدر الموعد)

در واقعه احد، پس از کشته‌شدن و زخمی‌شدن بسیاری از مسلمانان و بازگشت ابوسفیان و لشکرش، هنگامی که ابوسفیان و یارانش به منطقه «لوحاء» رسیدند، از تعجیل در بازگشت خود پشیمان شدند و قصد بازگشت نمودند. این خبر از طریق وحی به پیغمبر (ﷺ) رسید. حضرت (ﷺ) تصمیم گرفت دشمن را بترساند و از خود و یارانش نیرویی نشان دهد. لذا اصحابش را برای خروج و تعقیب ابوسفیان جمع کرد عده‌ای از صحابه با همه جراحات‌هایی که داشتند، آماده این کار گشتند و منادی پیغمبر (ﷺ) ندا داد که با ما بیرون نشود، مگر آن‌کس که دیروز در احد با ما حاضر بوده است و مراد پیغمبر (ﷺ) از این کار، ترساندن کفار بود که تصور کنند، کشتار و جراحاتی که بر مسلمانان وارد آورده‌اند، بر ایشان اثری نداشته و موجب سستی آنان نشده است. پیغمبر با ۷۰ تن بیرون شدند تا به حمراء الاسد که در ۸ میلی مدینه واقع است، رسیدند. سپاه کفر نیز که در این هنگام در لوحاء بودند و از تصمیم پیامبر (ﷺ) جهت تعقیبشان آگاه شده و ترسیده بودند، در میانه راه کاروانی را دیده و ابوسفیان به ابزار شایعه متوسل گردید و به آن‌ها گفت: اگر دیدید محمد (ﷺ) به دنبال من است، بگویید او را با لشکری انبوه دیدیم و تو را سپاهی کم‌شماره است و از او، بر تو، بیم داریم. این‌را گفت اما از ترس، راه مکه را پیش گرفت و سواران آن کاروان، در حمراء الاسد بر پیغمبر (ﷺ) عبور کردند و گفته ابوسفیان را به او بازگو نمودند.

رسول اکرم (ﷺ) و اصحاب در جواب گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» و پس از چند روز که خبری از مشرکان نشد، پیامبر (ﷺ) و اصحاب نیز به مدینه بازگشتند و آیات ذیل در این باره بود که نازل شد. (با اندکی اختلاف در: واقدی، ۱/۳۴۰-۳۳۴؛ قمی، ۱/۱۲۶-۱۲۴؛ واحدی، ۱۳۴-۱۳۵؛ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۲/۸۸۶-۸۸۸)

«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ \* الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران، ۱۷۲-۱۷۳)

البته برخی این آیات و داستان آن‌را مربوط به غزوه بدر الموعد (صغری) می‌دانند و داستان آن، از این قرار است که: ابوسفیان در روز احد موقعی که می‌خواست به مکه بازگردد، گفت: ای محمد (ﷺ)! موعد ما با شما، موسم بدر صغرای آینده. پیغمبر (ﷺ) نیز پذیرفت. چون سال بعد شد، ابوسفیان با اهل مکه خارج شد و در «مجنه» از نواحی طهران فرود آمد. خدای تعالی (ﷻ) ربی بر دل وی افکند و از کار خود پشیمان شد و نعیم بن مسعود اشجعی را که برای عمره به آن‌جا آمده بود، ملاقات کرد. به او گفت: من با محمد (ﷺ) و

اصحابش وعده نهاده‌ام که امروز در بدر صغری با آن‌ها جنگ کنم، ولی اکنون سال خشکی است و جنگ به صلاح ما نیست. لذا از خروج و جنگ در امسال پشیمانم، ولی از طرفی نمی‌خواهم که محمد(ﷺ) به جنگ ما بیرون آید و او آغازگر جنگ باشد. زیرا می‌دانم که این کار موجب جرأت وی و مسلمانان خواهد شد، اکنون به مدینه برو و آن‌ها را از جنگ بترسان و بر حذر بدار و من ۱۰ شتر پاداش به تو خواهم داد.

نعیم به مدینه آمد و مردم را در حالی دید که برای جنگ با ابوسفیان آماده و مهیا می‌شدند، لذا شایعه‌پراکنی را آغاز کرد و خطاب به مسلمانان گفت: این تصمیم شما به صواب نیست، زیرا اهل مکه به خانه‌ها و سرزمین شما آمدند و از شما جز رمقی باقی نگذارند، اکنون می‌خواهید شما به جلوی آن‌ها بروید که همه قدرت خود را به جنگ شما بسیج کرده‌اند و در قرارگاه به انتظار شمایند و به خدا قسم، احدی از شما را باقی نخواهند گذارد.

پیغمبر(ﷺ) به این شایعه توجه نکرده و فرمود: به خدا قسم اگر تنها باشم، به قرارگاه جنگ خواهم رفت و اکنون هر که می‌ترسد، بماند و هر کس شجاع است با من آماده جنگ شود که خداوند ما را کفایت می‌کند و بهترین وکیل است و از مدینه بیرون شد تا به بدر صغری (بدر صغری چاهی از بنی‌کنانه است که بازار آنان در جاهلیت نیز بوده است) رسید و در آنجا منتظر ابوسفیان نشست.

ابوسفیان به مکه بازگشت و لشکر او به نام لشکرسویق مشهور شد. زیرا مردم به آن‌ها می‌گفتند: شما برای خاییدن سویق بیرون شدید و خلاصه پیغمبر(ﷺ) و یارانش با هیچ مشرکی در بدر برخورد نکردند، ولی در بازار بنی‌کنانه خرید و فروش کرده و از منافی بهره‌مند شدند، به طوری که سرمایه‌های مسلمانان دو برابر شد و سالم و سودمند به مدینه بازگشتند. این مطلب را ابوالجارود از حضرت باقر(علیه‌السلام) نیز نقل کرده است. (یعقوبی، ۶۷/۲؛ ابن سعد، ۴۵/۲-۴۶؛ سمرقندی، ۲۶۵/۱-۲۶۶؛ فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ۱/۱۸۳)

ملاحظه کردیم که سلاح خطرناک شایعه، همیشه هم موفق و تاثیرگذار نخواهد بود و در واقع در جایی کارگر خواهد افتاد که اوضاع نفسانی، ایمان، تسلیم و تقوا رو به ضعف گذارد. به این لحاظ، ترفندهای روانی حزب نفاق در میان مسلمانان مدینه که در معرض آموزش‌های تعالی‌آفرین و مستقیم پیامبر(ﷺ) قرار داشتند و ایمان، تسلیم و تقوا را بر رفتارهای خویش حاکمیت بخشیده بودند، نه تنها تأثیر نداشت، بلکه نتیجه معکوس به دنبال داشت «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران، ۱۷۳)

و در مقابل، شایعه‌سازی و تبلیغات عوامل روانی حزب نفاق، بر افرادی که در آن پایه از ایمان و آگاهی نبودند، کاملاً مؤثر بوده، از این رو، قبایل بادیه‌نشین اطراف مدینه، مانند غفار، اشجع و اسلم، که تحت تأثیر تبلیغات منافقان قرار گرفته بودند، دشواری راه و سختی سفر در جنگ‌ها، برایشان قابل تحمل نبود و گفتار پیامبر(ﷺ) در آنان، تحرکی ایجاد نمی‌کرد. (سمرقندی، ۳۱۴/۳؛ اندلسی، ۴۸۷/۹؛ ابن عاشور، ۱۳۵/۲۶). از این رو، به حضور پیامبر می‌آمده و از شرکت در جهاد، پوزش و در واقع عذر و بهانه می‌آوردند: «وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (التوبه، ۹۰) «گروهی از بادیه‌نشینان پوزش طلب از شرکت در جهاد نزد تو آمدند تا به آنان اذن داده شود و کسانی که به خدا و فرستاده او دروغ گفتند نیز در خانه نشستند. به زودی کسانی از آنان را که کفر ورزیدند، عذابی دردناک خواهد رسید»

### ۳-۳- شایعات در جنگ احزاب

در سال ششم هجرت، پنجاه و پنج ماه پس از رسیدن رسول خدا(ﷺ) به مدینه، غزوه خندق(احزاب) واقع شد. قریش، افرادی را نزد یهود و دیگر قبیله‌ها فرستادند و آن‌ها را به جنگ با رسول خدا(ﷺ) ترغیب نمودند. (یعقوبی، ۵۰/۲) و طبق نقل دیگر، چون پیامبر(ﷺ) بنی نضیر را بیرون راند، آنان به خیبر رفتند، آن‌گاه تنی چند از اشراف و سران ایشان به مکه آمدند و قریش و چند قبیله دیگر از قبایل عرب را برانگیخته، به جنگ با پیامبر(ﷺ) فرا خواندند( ابن سعد، ۵۰/۲) در روز سوم، جنگ، بسیار پیوسته و سخت شده بود، در این موقعیت نفاق و شایعه‌پراکنی آشکار شد و منافقان گفتند: ای محمد(ﷺ) نوید کاخ‌های خسرو و قیصر می‌دهی و حال آن‌که یکی از ما بر قضای حاجت توانایی ندارد، این جز فریب نیست. (یعقوبی، ۵۰/۲-۵۱)

پس خداوند سوره احزاب را فرستاد و قصه احزاب را در آن بازگو نمود: «وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا \* وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا» (الاحزاب، ۱۲-۱۳) «و به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیماردلان می‌گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند \* و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آن‌ها گفتند: ای اهل یثرب [ای مردم مدینه] این جا جای توقف شما نیست. به خانه‌های خود بازگردید! و گروهی از آنان از پیامبر(ﷺ) اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است! در حالی که بی‌حفاظ نبود. آن‌ها فقط می‌خواستند از جنگ فرار کنند»

مقصود از «طائفه» در آیه، عبدالله بن ابی است که از سردمداران نفاق است و مراد از «فَرِيقٌ مِنْهُمْ» جماعتی از منافقان و مریض قلب‌هاست. (طوسی، ۳۲۳/۸؛ سمرقندی، ۵۱/۳؛ سیوطی، تفسیر جلالین، ۴۲۲؛ مکارم شیرازی، ۲۲۷/۱۷)

شایعه در این جنگ نیز تاثیر بسزایی داشت، اما این بار از ناحیه مسلمانان علیه دشمنانشان بود و در این راستا، آن‌چه که اتحاد احزاب مانند یهود بنی قریظه، مشرکان مکه (قریش)، قبایل غطفان و فزاره را در جنگ خندق متلاشی ساخت و به موقعیت تهدید کننده و بحرانی خاتمه بخشید، انتشار شایعاتی بود که با مشورت و درایت پیامبر(ﷺ) توسط نعیم بن مسعود به اجرا درآمد.

هر روز که از محاصره اهل مدینه می‌گذشت، کار بر مسلمانان سخت‌تر می‌شد و دچار اضطراب و وحشت بیشتری از ادامه آن وضع می‌شدند. در این موقعیت حساس، یک نفر تازه‌مسلمان و با نفوذ از لشکر دشمن سبب شد که به فاصله کوتاهی منجر به کوچ کردن قریش گردد و جریان جنگ را به طور غیر منتظره‌ای به نفع مسلمانان پایان دهد.

آن شخص نعیم بن مسعود بود که از رؤسای قبیله غطفان و جزو لشکر قریش بود. او در آن وقتی که کار به نهایت درجه شدت و سختی رسیده بود، خود را به رسول خدا(ﷺ) رسانده و عرض کرد: یا رسول الله(ﷺ) من مسلمان شده‌ام و به پیامبر(ﷺ) گفتم: هر فرمانی که می‌خواهی بده تا من بدان اقدام کنم. زیرا نه قوم من و نه هیچ‌کس دیگری از اسلام من اطلاع ندارند. پیامبر(ﷺ) فرمودند: تا آن‌جا که می‌توانی میان نیروهای دشمن، اختلاف و پراکندگی بینداز. نعیم، که سابقه دوستی با بنی قریظه را داشت، به نزد آن‌ها آمد و مورد استقبال قرار گرفت و به آن‌ها گفت: ای بنی قریظه، دوستی مرا نسبت به خود می‌دانید و از صمیمیتی که

من با شما دارم به خوبی آگاهید؟ گفتند: آری ما نسبت به دوستی و وفاداری تو معتقد هستیم و از هر گونه اتهامی مبرا هستیم.

نعیم گفت: آمدهام تا به شما بگویم که قریش و غطفان مانند شما نیستند، زیرا این جا شهر شما است، زن و بچه و دارایی شما، همه در این سرزمین است و نمی توانید از این جا به جای دیگری بروید ولی قریش و غطفان تنها برای جنگ با محمد (ﷺ) به این جا آمدهاند. اینها اگر موفق شدند، که دستبرد می زنند و غنیمتی به دست می آورند و از فرصت به نفع خود استفاده می کنند و اگر نتوانستند و اوضاع را تاریک دیدند، به شهرها و بلاد خود مراجعت می کنند و شما را در این شهر در برابر این مرد، تنها می گذارند و آن وقت است که شما نیروی مقاومت با او را ندارید، بنابر این تا عدهای از بزرگان قریش و غطفان را به عنوان گروگان نگیرید و به بودن آنها در نزد خود مطمئن نشوید، اقدام به جنگ با محمد (ﷺ) نکنید. بنی قریظه گفتند: مصلحت در همین کاری است که تو گفتی و باید آنها را انجام داد.

از آن سو به نزد قریش آمده، به ابوسفیان و سایر سران آنها گفت: شما از دوستی و صمیمیت من نسبت به خود آگاهید و اکنون خبری شنیدهام که روی دوستی با شما، خود را موظف دانستم که آنها را به اطلاع شما برسانم، ولی باید پیش شما مکتوم بماند. گفتند: مطمئن باش که کسی با خبر نخواهد شد. نعیم گفت: آگاه باشید که یهودیان از شکستن پیمان خود با محمد (ﷺ) پشیمان شدهاند و برای جبران این کار نزد محمد (ﷺ) فرستاده و برای او پیغام دادهاند که ما از کار خود پشیمان شدهایم، آیا اگر ما نیرنگی بزنیم و گروهی از بزرگان قریش و غطفان را به عنوان گروگان بگیریم و تسلیم تو کنیم تا آنها را گردن بزنی، آنگاه با تو، هم دست شویم تا بقیه را از بین ببریم، در این صورت از ما راضی می شوی و عهد شکنی ما را نادیده می گیری؟ محمد (ﷺ) در پاسخشان گفته است: آری، و این پیشنهاد را از ایشان پذیرفته است و از این رو اگر بنی قریظه کسی به نزد شما فرستادند و خواستند تا افرادی را از شما به عنوان گروگان بگیرند، مبدا قبول کنید و کسی را به دست آنها بسپارید!

از آن جا به نزد قبیله خود (غطفان) آمد و به آنها گفت: ای گروه غطفان، شما قوم و قبیله و عشیره من هستید و هیچ کس پیش من محبوب تر از شما نیست و گمان ندارم نسبت به من، بدگمان باشید؟ همگی پاسخ دادند: چنین است که می گویی، گفت: پس باید آنچه می گویم، پنهان بماند. نعیم، آنچه را به قریش گفته بود، به آنها نیز گفت و آنها را از تسلیم افرادی از خود، به عنوان گروگان به یهود بنی قریظه بر حذر داشت.

تدبیر نعیم بن مسعود در تفرقه دشمن بی اندازه مؤثر واقع شد و در شبی که مصادف با شب شنبه بود، ابوسفیان، عکرمه بن ابی جهل را به اتفاق چند تن از سرشناسان قریش و غطفان به نزد یهود بنی قریظه فرستاد و برای آنها پیغام داد که ما نمی توانیم زیاد در این شهر بمانیم، اسبان و شتران ما در حال هلاک شدن هستند و بیش از این، توقف برای ما ممکن نیست، از این رو آماده باشید تا فردا، همگی حمله را شروع کنیم و کار محمد (ﷺ) را یکسره سازیم.

بنی قریظه در جواب آنها گفتند: فردا که شنبه است و ما در چنین روزی به هیچ کاری دست نمی زنیم و از این گذشته تا چند تن از بزرگان را به عنوان گروگان به ما ندهید، ما اقدام به جنگ نمی کنیم، فرستادگان ابوسفیان که برگشتند و پاسخ یهود را به اطلاع قریش و غطفان رساندند، آنان گفتند: به خدا

نعیم بن مسعود، نصیحت خوبی به شما کرد و سخنش راست بود، از این رو برای بنی قریظه پیغام فرستادند که ما یک نفر هم، گروگان به شما نمی‌دهیم، اگر خواستید که آماده جنگ باشید و گر نه ما گروگان نمی‌دهیم. بیهود که این سخن را شنیدند، گفتند: به خدا نعیم بن مسعود، نصیحت خوبی به ما کرد و حقیقتی را به ما گوشزد کرد، اینان می‌خواهند جنگ را شروع کنند تا اگر بتوانند دستبرد و غنیمتی به دست آورند و از فرصت استفاده کنند و اگر نتوانستند، ما را تنها گذارده و به سوی بلاد خویش فرار کنند، از این رو برای قریش و غطفان پیغام دادند، به خدا سوگند تا افرادی را به عنوان گروگان به ما ندهید، ما اقدام به جنگ نخواهیم کرد. به دنبال این پیغام‌ها و تفرقه و اختلافی که میان دشمن افتاد و به دنبال مأموریت موفقیت-آمیز نعیم، مدد الهی نیز فرود آمد. هوا به یکباره دگرگون شد. باد و طوفانی شدید همراه با سرمای سخت، وزیدن گرفت، دیگ‌های غذا را برانداخت، خیمه‌ها را از جا کند و آتشی برجا نگذارد و همه را خاموش کرد. تا یکسره تصمیم آن‌ها را به کوچ کردن قطعی ساخت. باد و طوفان در آن شب غوغا کرد، احزاب به ستوه آمدند و نمی‌توانستند تشخیص دهند که به کدام طرف باید بروند. بدین‌روی، پشت کردند و شتابان پا به گریز نهادند. (واقعی، ۴۸۰/۲-۴۸۷؛ حمیری، ۲۲۹/۲-۲۳۱؛ ابن سعد، ۵۳/۲) ملاحظه کردیم که تاثیر شایعه چنان بود که بدون هیچ درگیری، نتیجه جنگ را به نفع مسلمانان رقم زد.

#### د- شایعه شکست سپاه اسلام در جنگ تبوک

غزوه تبوک در ماه رجب سال نهم هجری واقع شد. (ابن سعد، ۱۲۵/۲) منافقان در این جنگ نیز با بهانه-های واهی سعی در کارشکنی و شانه خالی کردن از رفتن به جهاد داشتند که این مطلب بیشتر در آیات ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۶۱، ۸۱، ۹۰ سوره توبه مورد اشاره قرار گرفته است.

پس از انجام عمره، رسول خدا (ﷺ) به مدینه آمد و از ماه ذی‌حجه تا رجب در مدینه بود و در آن ماه دستور جنگ با رومیان را داد. مردم روزگار سختی را می‌گذراندند. زیرا هوا به شدت گرم بود و خشک‌سالی، عموم بلاد آنان را فراگرفته بود و تازه، وقت به دست آمدن محصول رسیده بود و برای مردم دشوار بود که دست از جمع‌آوری محصول و هوای خنک سایه‌های منازل خویش بردارند و خود را به دشواری سفر و گرمای بیابان مبتلا سازند و کمتر اتفاق می‌افتاد که رسول خدا (ﷺ) هدف و مقصد سفرهای جنگی خود را قبلاً در میان مردم انتشار دهد و بیشتر اوقات، هدف اصلی را پنهان می‌ساخت، جز در این سفر که به واسطه دوری راه و سختی این مسافرت و بسیاری سپاه دشمن، محلی را که باید بدان جا بروند، به اطلاع مردم رسانید تا مردم کاملاً خود را آماده کنند. (حمیری، ۵۱۵/۲)

این دستور پیامبر (ﷺ) بر مردم گران آمد، زیرا آنان در سایه‌نشستن و در خانمان به‌سربردن را بر بیرون رفتن به عزم جنگ ترجیح می‌دادند و خدا بر بی‌میلی و تنبلی و سنگینی مردم آگاه بود و آیه ۳۸ سوره توبه در این باره نازل شد (طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۹۴/۱۰؛ واحدی، ۲۵۰-۲۵۱؛ طوسی، ۲۱۹/۵؛ ابن عاشور، ۹۴/۱۰)

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ » (التوبه، ۳۸) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بسیج شوید، کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست»

در آیه دیگر می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ أَفَعَدُّوا مَعَ الْقَاعِدِينَ \* لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» (التوبة، ۴۷-۴۶) «و اگر [به راستی] اراده بیرون رفتن داشتند، قطعاً برای آن، ساز و برگی تدارک می‌دیدند، ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت، پس ایشان را منصرف گردانید و [به آنان] گفته شد: با ماندگان بمانید \* اگر با شما بیرون آمده بودند جز فساد، برای شما نمی‌افزودند و به سرعت خود را میان شما می‌انداختند و در حق شما فتنه‌جویی می‌کردند و در میان شما جاسوسانی دارند [که] به نفع آنان [اقدام می‌کنند] و خدا به [حال] ستمکاران داناست.»

ابن اسحاق می‌گوید: پیامبر (ﷺ) علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) را در این جنگ، به سرپرستی خانواده خود در مدینه به جای گذاشت و سباع بن عرفطه غفاری را در مدینه جانشین خویش کرد. منافقان بلافاصله شایعه کردند که علی (رضی الله عنه) را به جا گذاشت، از آن رو که همراهی وی را خوش نداشت. (حمیری، ۵۱۹/۲؛ قمی، ۲۹۲/۱-۲۹۳؛ طبری، تاریخ الطبری، ۱۰۳/۳)

خداوند در ادامه آیات درباره این جنگ می‌فرماید: «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» (التوبة، ۸۱) «برجای ماندگان، به [خانه] نشستن خود، پس از رسول خدا (ﷺ)، شادمان شدند و از این که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند و گفتند: در این گرما بیرون نروید. بگو: اگر دریابند، آتش جهنم سوزان‌تر است»

عبدالله بن ابی و تعدادی از منافقان گفتند: محمد (ﷺ) می‌خواهد با این سختی و در این هوای گرم و سرزمین دور با رومیان نبرد کند. آن‌هم با سپاهی که تاکنون، کسی مانندش را ندیده است. گویی محمد (ﷺ) جنگ با رومیان را ساده پنداشته است، به خدا گویا می‌بینم که فردا، اصحاب محمد (ﷺ) همگی به بند اسارت درآیند. (واقعی، ۱۰۳/۳؛ حمیری، ۵۲۴/۲-۵۲۵) منافقان نیز به پیروی از سرکرده خویش، عمل نموده و همین شیوه را در پیش گرفتند.

این گروه علاوه بر این که با بهانه‌های واهی از همراهی سپاه اسلام سرباز زدند، در مدینه نیز شروع به شایعه‌پراکنی نموده و شایعه شکست سپاه اسلام و شهادت پیامبر (ﷺ) را پخش کردند و در الدرالمنثور آمده که ابن ابی حاتم از جابر بن عبدالله نقل کرده که گفت: منافقینی که از رفتن با رسول خدا (ﷺ) تخلف کرده و در مدینه باقی ماندند، شروع به انتشار خبرهای بد و هول‌انگیز در میان مردم کردند و از آن جمله می‌گفتند: محمد (ﷺ) و یارانش آن قدر در این سفر مصیبت دیدند که همه هلاک شدند، این اراجیف تکذیب شد. (سیوطی، الدرالمنثور فی تفسیر الماثور، ۲۴۸/۳-۲۴۹؛ آلوسی، ۳۰۵/۵؛ شوکانی، ۴۲۳/۲) و خداوند درباره آنان خطاب به پیامبر (ﷺ) فرمود: «إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَكَّلُوا وَ هُمْ فَرِحُونَ» (التوبة، ۵۰) «اگر به تو نیکی رسد، ناخرسندشان دارد و اگر مصیبتی ناگوار تو را فرا گیرد، گویند: ما راه خود را از پیش برگزیده‌ایم و شادمانه روی گردانند»

عبارت «يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ» کنایه از این است که ما قبلاً خود را از این رفتاری‌ها بر حذر داشتیم، (یعنی ما احتیاط کار خود کردیم و پیش از رسیدن این مصیبت، برای آن که دچارش نشویم، از

رفتن خودداری کردیم) تعبیر به «أخذ» به این جهت است که گویا اختیار امرشان نخست از دستشان بیرون بوده و بعداً آنرا به دست گرفته و بر آن مسلط شده‌اند و از دست نداده و نگذاشته‌اند که فاسد و تباه گردد (طباطبایی، ۳۰۶/۹)

پیامبر (ﷺ) در این جنگ بی رویاری با دشمن، در ماه رمضان سال نهم هجرت به مدینه بازگردید و فرمود: سپاس خداوند را بر آن چه در این سفر، اجر و مزد به ما لطف فرمود و کسانی که به جنگ نرفته و در مدینه مانده بودند، به حضور پیامبر (ﷺ) آمده، سوگند می‌خوردند که تخلف آنان به سبب گرفتاری و مشکلات بوده است. (ابن سعد، ۱۲۶/۲)

## کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آلوسی، محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*. تحقیق علی عبدالباری عطیه. چ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ۳- آپورت، گوردن و لئو پستمن، *روان شناسی شایعه*. ترجمه دبستانی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۲ش.
- ۴- ابن اثیر، عز الدین، *الکامل*. بیروت: دارصادر، ۱۹۶۵م.
- ۵- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*. تحقیق عبدالرزاق المهدی. چ اول. بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
- ۶- ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. چ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
- ۷- ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر والتنویر*. بی جا، بی تا.
- ۸- ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، *تفسیر القرآن العظیم*. تحقیق محمد حسین شمس الدین. چ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ۹- ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*. چ سوم. بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
- ۱۰- اندلسی، ابوحیان، *البحر المحیط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمد جمیل. بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ۱۱- بحرانی، هاشم. ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*. تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه موسسه البعثه قم. چ اول. تهران: بنیادبعثت، ۱۴۱۶ق.
- ۱۲- تقوا، ارسیا، *شایعه نفس می کشد*. تهران: نشر قطره، ۱۳۸۸ش.
- ۱۳- حجتی، محمد باقر، *اسباب النزول*. چ ششم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
- ۱۴- حمیری، ابن هشام، *السیره النبویه*. تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی. بیروت: دار المعرفه، بی تا.
- ۱۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*. تحقیق صفوان عدنان داودی. چ اول. بیروت: دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.



- ۱۶- زمخشری، محمود، *الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل*. چ سوم. بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
- ۱۷- ستوده، هدایت الله، *درآمدی بر روان شناسی اجتماعی*. چ دوم. تهران: انتشارات آوای نور، ۱۳۷۴ش.
- ۱۸- سمرقندی، نصر بن محمد، *بحر العلوم*، بی جا، بی تا.
- ۱۹- سیوطی، جلال الدین، *تفسیر جلالین*. چ اول. بیروت: موسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
- ۲۰- همو، *الدر المنثور فی تفسیر الماثور*. قم: کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- ۲۱- شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدر*. چ اول. بیروت: دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
- ۲۲- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- ۲۳- طبرسی، حسن بن فضل، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. با مقدمه محمد جواد بلاغی. چ سوم. تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- ۲۴- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الطبری*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. چ دوم. بیروت: دار التراث، ۱۹۶۷م.
- ۲۵- همو، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. چ اول. بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- ۲۶- طوسی، محمد بن حسن، *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق احمد قصیر عاملی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۲۷- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نورالثقلین*. تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی. چ چهارم. قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- ۲۸- فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*. چ دوم. قم: هجرت، ۴۱۱۰ق.
- ۲۹- فیض کاشانی، ملامحسن، *الاصفی فی تفسیر القرآن*. تحقیق محمد حسین درایتی و محمدرضا عنایتی. چ اول. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- ۳۰- قرشی، علی اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*. چ سوم. تهران: بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
- ۳۱- همو، *قاموس قرآن*. چ ششم. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
- ۳۲- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*. تحقیق سید طیب موسوی جزایری. چ چهارم. قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷ش.
- ۳۳- کاپفرر، ژان نوئل، *شایعه*. ترجمه موقر، تهران: انتشارات شیرازه، ۱۳۸۰ش.
- ۳۴- محقق، محمد باقر، *نمونه بینات در شأن نزول آیات*. چ چهارم. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
- ۳۵- مختاری، التهام، *الرأی العام و الحرب النفسیه*، بیروت: دارالمعارف، ۱۹۶۷م.
- ۳۶- مکارم، حمید، "شایعه سازی و راه های مقابله با آن." نشریه درس هایی از مکتب اسلام، شماره ۱۳۸۰، ۳ش.
- ۳۷- مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*. چ اول. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- ۳۸- نجفی خمینی، محمدجواد، *تفسیر آسان*. چ اول. تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۸ق.
- ۳۹- واحدی، علی بن احمد، *اسباب النزول القرآن*. تحقیق کمال بسیونی زغلول. چ اول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.

- ٤٠- واقدى، محمد بن عمر، المغازى. تحقيق مارسدن جونس، چ سوم. بيروت: مؤسسه الأعلمى، ١٤٠٩ق.
- ٤١- يعقوبى، احمد، تاريخ يعقوبى. بيروت: دار صادر، بى تا.